

زنگ های اعتراضی کارگران فولاد بر فراز

جامعه ایران

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

خبر ورشکستگی کارخانه های فولاد یکی پس از دیگری فضای کارگری ایران را بخود معطوف میسازد. سناریو مشابه یکی پس از دیگری صدها کارگر کارخانه فولاد را از اشتغال تا تامین معیشت و آینده خود و خانواده در بلا تکلیفی در خود میبلعد. تازه بحث بر سر فولاد در صدر صنایع قابل اتکا است که در سقوط آزاد در دل بحران حتی از پرداخت دستمزد فکسنی کمتر از دویست کارگر شانه خالی میکند. در میان خبرها از همه چیز مهمتر، سر ها به سمت غول های فولاد ایران در اصفهان و خوزستان و تهران میچرخد. ... صفحه ۲

نه به اعدام!

موجی از اعتصاب و اعتراض در زندانها

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

پس از اعتراضات گسترده زندانیان سیاسی و کمپین «سه شنبه های اعتراضی نه به اعدام» که بخش وسیعی از زندانها را در بر گرفته است، موج جدیدی از اعتراض به احکام غیر انسانی مجازات اعدام در زندانهای ایران به راه افتاده است. روز دوشنبه ۲۱ مهر ماه زندانیان واحد ۲ زندان قزلحصار کرج در اعتراض به موج اعدامهای گسترده با شعار «نه به اعدام» از گرفتن جیره غذایی خودداری و در زندان متحصن شدند. زندانیان همزمان از مردم خواسته اند برای پایان اعدام از آنها حمایت کنند. از روز سه شنبه دامنه اعتصاب غذا و اعتراضات به بندهای ۳ و ۴ نیز گسترش یافته و صدها زندانی محکوم به اعدام را در بر گرفته است. ... صفحه ۲

راه دیگری نیست!

امان کفا - صفحه ۴

به یاد ناصر تقوایی

مصطفی اسدپور - صفحه ۵

مرد سالاری، زخم پنهان بر پیکر زنان

شهلا رضایی - صفحه ۸

جنبش طبقه کارگر از چه رنج می برد!

«چه باید کرد»

مظفر محمدی - صفحه ۶

کارنوال «صلح» ترامپ و بشریت متمدن

خالد حاج محمدی

این روزها شاهد کارنوالی پر طمطراق و مراسم تملق گویی متقابل از جانب روسای دول غربی و رسانه های آنها به نام پایان جنگ در غزه و ارمغان صلح با تلاش و به ابتکار ترامپ، هستیم. طرح بیست ماده ای ترامپ و اعمال فشار او برای قبول آن، توافق بر سر اجرایی مرحله اول این طرح مبنی بر آزادی گروهانهای اسرائیلی و بخشی از زندانیان فلسطینی، توقف بمباران و عقب نشینی معینی از غزه توسط ارتش اسرائیل و باز شدن گذرگاهها برای کمک رسانی به مردم غزه، البته بر متن کارشکنی های دائمی دولت اسرائیل و ادامه بمباران نوار غزه به بهانه های مختلف، در پرده انجام است.

مستقل از مضمون طرح ترامپ و اهداف او و چرایی تأخیر دوساله در طرح «صلح» و دلیل طرح آن امروز، شادی مردم فلسطین خصوصاً در نوار غزه از نفس توقف، حتی موقت، بمبارانها فرشی و شبانه روزی اسرائیل بر سر مردم غزه که از شهر و محل زندگی و خانه و کاشانه آنها و هر چه در این باریکه به عنوان آثار زندگی داشته اند فقط ویرانه ای سوخته باقی مانده است، قابل درک است. دو سال است این مردم، پیر و جوان، زن و مرد و کودک با غرش بمبهای چند صد تنی و ویرانگر، با ریزش ساختمانها و پناهگاههای خود بر سرشان، با گرسنگی و مرگ و میر روزانه در اثر آن، شب و روز را سر میکنند، بدون اینکه هیچ کورسویی از امید به توقف آن در انتهای این تونل تاریک ببینند. دو سال است اسرائیل با حمایت همه جانبه دولتهای غربی و رسانه های آنها، بر طبل جنگ و کشتار به نام «مبارزه با تروریسم» در فلسطین میکوبند و مردم بی گناه و سویل و کودکان فلسطینی را به وحشیانه ترین شکلی به قتل میرسانند. معلوم است برای این مردم حتی یک ساعت تنفس در این میدان خونین و توحش و بربریت غیر قابل توصیف، قطع موقت این کشتار و توقف حتی دو ساعت جنایت در این قصابخانه بزرگ برای دو میلیون انسانی که به جرم فلسطینی بودن در لیست کشتاراند، مایه خوشحالی است. پایان این نسل کشی خواست چند میلیارد انسان بر روی زمین است، خواستی که توسط اقلیتی قصاب و آدمکش حرفه ای حاکم بر سرنوشت مردم جهان، برای اهداف شنیع و ضد انسانی و حفظ اقتدار خود برای دوسال جواب نگرفت. ص ۳

از این تجربه و هزاران اعتراض و اعتصاب کوچک و بزرگ کارگری که گاهاً وحشت را در دل کارفرمایان و دولتشان کاشت، تن به تکرار این سناریو و این بار در فولاد میدهد؟ آیا فولاد در همان مسیر قرار گرفته است؟

تا آنجا که به کارفرما مربوط باشد هیچ ابایی و کوچکترین تردیدی در تکرار هر چه شدیدتر توطئه نساجی ها را بخرج نخواهند داد. نگاه کنید این مسخره بازی تکرار معوقه؛ جواب سر بالا به کارگران و در عوض بلبل زبانی در گفتگو با صفحه مزخرفات سایت خانه کارگر دیگر چیست؟ پول برای همه چیز هست اما در پرداخت دستمزدها کار به قطره چکان و به عشق حضرات کارگزینی میافتد؟ وزارت کار و دولت چه کاره اند؟ چرا حضرات همیشه پادو و ماله کش کارفرما؛ و درست امروز بجای تامین حق کارگر، یاد قبض آب و برق کارخانه افتاده اند؟ چرا در مقابل گردن کلفتی روز روشن کارفرما دم لای یا گذاشته آسته میایند و آسته میروند؟

کارفرما و دولت و وزارت کار همان کاری را انجام میدهند که سی سال پیش تهرین کرده اند. همان آش و همان کاسه را در توافق با هم، آگاهانه به نوبت، سر هر کارخانه ای میاورند تا جائیکه در انزوا و سر دواندن، کارگران از فشار زندگی و بغاظر غرور خود دست بردارند.

کارگران! وقت برای انتقام خواهد رسید. امروز نباید از حق خود گذشت. امروز زورمان میرسد. زور ما در اتحاد ما و در حق ماست. تا همین جا اعتراضات به یاد ماندنی از فولاد اهواز و اصفهان و خوزستان میتواند به سرعت به اتحاد و هم سرنوشتی سراسری پوست بیاندازد. هیچ وقت شبکه فولاد این اندازه از رهبران عملی شناخته شده را نداشته است، هیچوقت دامنه اعتراضات سراسر فولاد را به این اندازه به هم گره نزده است؛ هیچ وقت فضای جامعه ایران این اندازه به نفع طبقه کارگر و چشم به انتظار ایفای نقش این طبقه در مقابل دولت بورژوازی ایران نبوده است. هیچ وقت به اندازه امروز ایجاد تشکل محلی و سراسری بر مبنای اعتراض کف سفت کارخانه ها در دسترس نبوده است.

نه! دیگر تفرقه بس است. به حکم فولاد در دل طبقه کارگر ایران دیگر هیچ اعتصابی تنها نمیماند. فولاد از مبارکه تا اردبیل، از فولاد خزر تا فولاد اهواز و خوزستان با هم آبدیده میشوند و با هم از نفس میافتند.

دشمنان کارگران این بار کور خوانده اند، آنها قدرت کارگران فولاد، حق طلبی و سطح آگاهی و همبستگی آنها را دست کم گرفته اند. آنها توان و قدرت طبقه کارگر در ایران و خطر حمایت همه جانبه از هم در مقابل بورژوازی ایران و حکومتش را نادیده گرفته اند. لقمه بزرگ فولاد در گلو بورژوازی ایران میتواند و باید به شروع تازه ای از موج اعتراض و حق طلبی کارگری در سراسر ایران تبدیل شود.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۳ مهر ۱۴۰۴ - ۱۵ اکتبر ۲۰۲۵

زمانی نساجی ها بلای جان کارگران در ایران بود. کارفرما شدن، سهل، مثل آب خوردن؛ آسانتر از آن یافتن کارگر مطیع و قانع بود. دستگاه های عهد بوق کشورهای بلوک شرق در هر شهرک و هر کوه و کمر به یک بیغوله برای بهره کشی ارزان از زن و مرد کارگر در ایران تبدیل شد و راه سریع و آسان برای پولدار شدن را نشان میداد. تا آنکه موج ورشکستگی سر بر آورد. سود آوری که بدلیل هرج و مرج در کل تولیدات نساجی، در غیاب کیفیت و استاندارد، ناتوانی در رقابت با پوشاک وارداتی و کلا بنا به منطق کور کارکرد سرمایه که بر دوش کار ارزان و استثمار وحشی از چند صد هزار کارگر استوار بود به بن بست خورد. مثل برق و باد نساجی ها ورشکسته شدند، کارگران را به خیابانها ریختند. نه از بیمه و نه از تامین شغلی خری نبود. همه جا دستجات بزرگ و کوچک کارگری به بدنبال کارفرمای رند و فراری، بدنبال حسابرسی، با امید مطالبه معوقه و تامین معاش به جد و جهد پرداختند. دمل چرکین بحران نساجی ها به قیمت سنگینی برای طبقه کارگر تمام شد.

اعتراضات کارگری، سمج و در خیابانها، ولی کم بنبه و جدا از هم، مثل حیاب روی آب شانس آنرا نیافتند که ناراضیاتی های عمیق در میان طبقه کارگر را به کشمکش های بزرگ و باندازه کافی قدرتمند طبقاتی بکشانند.

نساجی ها دام و توطئه ای بود که مستقیماً توسط سرمایه داران فرصت طلب، اما در همان قانون و منطق و همان مناسبات متکی به سود سرمایه؛ با دخالت و با زور مستقیم دولت علیه طبقه کارگر جامعه طراحی شده بود. دسته دسته کارگران که در وانفسای بیکاری گسرتده دستشان برای تامین معیشت خانواده به جایی بند نبود، چه از سر گرسنگی و چه از سر فشار اداره کار سر از نساجی ها در آوردند. خیلی زود معلوم شد که کار هست، اما از دستمزدها خری نیست. خیلی زود معلوم شد که کار سخت و دشوار و پر از مخاطره دقیقاً زیر نظر بازرسان وزارت کار و کار چاق کن های شوراها و اسلامی و خانه کارگر هست اما احقاق حق کارگر صاحب ندارد. خیلی زود معلوم شد که همه بازیهای عدالت و رسیدگی و قانون این مراجع کشک محض است و دسته دسته اجتماعات کارگری را در خیابان با چوب و چماق و حمله و وحوش گارد ضد شورش پراکنده ساختند. در صحنه آخر آن ماجرا بخش زیادی از دستمزدها و بیمه های کارگران، به همراه زمین کارخانجات توسط همه باندهای سازمان یافته ملقب به «صنایع نساجی» بالا کشیده شد.

زخم نساجی های آن جامعه هرگز بهبودی نیافت. طبقه کارگر در ایران هرگز شانس آنرا پیدا نکرد تا انتقام نساجی ها را از دست اندرکاران و عاملان آن توطئه کثیف بگیرد. پرونده نساجی ها تا سالها بعد تخم لق دهان صفحات اقتصادی سایت خانه کارگر و شرکا بود که در حسرت اشتغال کذایی اشک بریزند. بورژوازی ایران هنوز هم از خیل کارگران بیکار در جستجوی کار؛ در هرج و مرج مطلق حکمرانی کارفرما علیه کارگران؛ سودای تکرار نکت نساجی ها را در سر میپروانند... اما آیا طبقه کارگر بعد

نه به اعدام...

در خارج از زندان نیز خانواده زندانیان محکوم به اعدام از روز سه شنبه ۲۲ مهر در مقابل زندان و در اعتراض به احکام اعدام با در دست داشتن عکس عزیزان خود، تجمع کرده و خواهان لغو احکام مجازات اعدام شده اند. به دنبال جمعی از زندانیان سیاسی از بند ۷ زندان اوین طی بیانیه ای ضمن حمایت از اعتصاب غذای زندانیان محکوم به اعدام در قزلحصار از مردم خواسته اند به هر شکل ممکن به احکام ظالمانه اعدام اعتراض کنند، با پیوستن به تجمع خانواده های زندانیان در مقابل قزلحصار، از آنها حمایت کنند. مجازات اعدام یکی از شنیع ترین و ضد انسانی ترین مجازاتها و قتل عمد حکومتی علیه شهروندان است که در جمهوری اسلامی به روالی همیشگی تبدیل شده است و تا کنون دهها هزار انسان به دلایل مختلف و با هدف مرعوب کردن مردم و خفه کردن صدای هر اعتراضی، در جوخه های اعدام به قتل رسیده اند. در دهه های اخیر به دلیل فضای اعتراضی جامعه، دامنه اعدامها اساساً بخش ضعیف جامعه، از جمله زندانیانی که به جرم مواد مخدر و... دستگیر شده اند، را شامل شده و سالانه صدها انسان را اعدام کرده اند. جمهوری اسلامی در دوره اخیر و در دل فضای جنگی و کشمکشهای دول غربی با ایران، از حمله اسرائیل به ایران و جنگ دوازده روزه، به عنوان فرصتی علیه مردم آزادیخواه و معترض استفاده کرده و به بهانه «مقابله با دشمن خارجی» دست اعدام تعداد زیادی از زندانیان زده است.

مردم آزادیخواه ایران!

جمهوری اسلامی با افزایش اعدامهای فله ای و اعدام زندانیان، میکوشد از شما مردم آزادیخواه زهرچشم بگیرد، سیاستی که تا امروز شکست خورده است. در سالهای اخیر زندانها به کانون اعتراض علیه احکام اعدام تبدیل شده است

و صدها اعتراض و تجمع در دهها زندان علیه اعدام و زندان و شکنجه و بی حقوقی زندانیان انجام گرفته است. «نه به مجازات اعدام» مطالبه و شعار اصلی این اعتراضات از «سه شنبه های اعتراضی نه به اعدام» تا اعتصاب غذای صدها زندانی محکوم به اعدام در قزلحصار است. اکنون صدها انسان با گرفتن احکام ظالمانه اعدام زیر تیغ حاکمان جنایتکار دست به اعتصاب غذا و تحصن و تجمع زده اند. باید همه جانبه آنها را حمایت کرد و جلادان و جانین حاکم را وادار به عقب نشینی کرد. با تقویت و حمایت گسترده و توده ای از این جنبش، با تبدیل خواست آن به خواستی همگانی و حمایت عملی کردن از اعتراضات زندانیان به اعدام میتوان ماشین آدمکشی حاکمان، که علیه شما مردم آزادیخواه فعال کرده اند، را از کار انداخته و صاحبان آن را از کرده خود پشیمان کرد. ایران پس از خیزش ۱۴۰۱ نشان داد چگونه میتواند تعرض ارتجاع حاکم به زندگی مردم را با قدرت خود عقب راند.

حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن حمایت از اعتراض و مطالبه زندانیان زندان قزلحصار، همه زندانیان در زندانهای مختلف و مردم آزادیخواه و انسان دوست را در سراسر ایران به حمایت همه جانبه از اعتراضات زندانیان در قزلحصار فرامیخوانیم. این چرخه قصابی و قتل انسانها باید پایان یابد و این کار ما مردم آزادیخواه، زنان و مردم انسان دوست در ایران است.

نه به مجازات اعدام

زنده باد آزادی و برابری

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۳ مهر ۱۴۰۴ - ۱۵ اکتبر ۲۰۲۵

و دولتهای دخیل در این پروسه، بشریت متمدن با علم به ماهیت این ارتجاع جهانی، با علم به مضمون ضد انسانی و پرو اسرائیلی طرح ترامپ، به جدال خود برای پایان نسل کشی و نجات مردم فلسطین، در اعتراضند. کارناوال قصابان و قاتلین مردم فلسطین به رهبری ترامپ و نتانیاهو و با شرکت روسای دولتهای دیگر، جشن و شادی و رقص و پایکوبی این کلوب مرتجع و جنایتکار، خللی در تصمیم بشریت متمدن و مدافع مردم فلسطین در اعتراض به کشتار و اشغال توسط اسرائیل ایجاد نکرده است. این جنبش که فشار آن بر این دولتها و بر اسرائیل و ترامپ و دولت او محسوس است، روز به روز دست به ابتکارات جدید تر و اعتراضات قوی تر و موثرتر میزند.

«کاروان صمود» و راهی شدن صدها کشتی برای شکست محاصره مردم غزه و به دنبال اعتصابات عمومی به فراخوان سازمان و اتحادیه های کارگری در ایتالیا، ایرلند، بلژیک و اسپانیا از نمونه های بر جسته و بیان مرحله ای جدید از کشمکش جنبش جهانی در دفاع از مردم فلسطین، علیه اسرائیل و برای بایکوت آن است.

این جنبش دست به ابزارهای قدرت خود میبرد و توقف ماشین اقتصاد ممالک مختلف را به عنوان قدرت خود و برای فشار به دولتهای حامی اسرائیل، برای پایان جنگ و کشتار و اشغال، در دستور گذاشته است. مردم متمدن و صلح طلب جهان فریب کارناوال ترامپ و همراهان مرتجع او را نخواهند خورد، پایان جنگ و تأمین صلح واقعی، عقب نشینی کامل دولت اسرائیل از مناطق اشغالی و پایان اشغال و نسل کشی و بازسازی غزه توسط دولتهایی که عامل این ویرانی بوده اند، بازگشت مردم به محل زندگی خود و تأمین زندگی انسانی و امن برای آنها، بدست گرفتن سرنوشت و آینده نوار غزه و فلسطین توسط مردم و تشکیل فوری دولت مستقل فلسطین، خواست این جنبش است. این تنها امید برای صلح و برای آزادی مردم فلسطین و برای تأمین امنیت در منطقه است.

اگر این کشتار به معنای واقعی پایان یابد، اگر طبقه کارگر جهانی و جنبش انسانی که دو سال است برای صلح و پایان کشتار و اشغال در جریان است بتواند سران جنگ طلب اسرائیل و ماشین قصابی آنها را متوقف کند، اگر امنیت مردم محروم غزه و فلسطین تأمین شود یکی از عمیقترین زخمهای بشریت در تاریخ الیتام خواهد یافت. پایان این جنایت و توحش لجام گسیخته میتواند سرآغاز دوره ای جدید نه فقط برای مردم فلسطین بلکه برای بشریت آزادیخواه و متمدن در جدال خود علیه نظم جهانی ظالمانه و متوحش حاکم باشد. نظمی که در بربریت خود از توحش و بربریت قورن وسطایی، فرسنگها سبقت گرفته است.

برابری

برابری، یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی در دسترسی به ابزارهای ارتقا و شکفتن استعدادهای فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداری جامعه خود، برابری در بهره مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فائق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود، برابری که تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسانهای سهیم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود.

خواستی که مردم شرافتمند و انسان دوست، مردم متمدن و صلح طلب، با قطع امید از دولتهای مدعی حقوق انسان و تمدن بشری، را برای اجرای آن به دست خود وارد صحنه کرد، جنبشی جهانی و قدرتمند در دفاع از مردم فلسطین را شکل داد و صحنه جهان را دستخوش تغییرات جدی کرد. جنبشی که اسرائیل و هواداران و حامیان او را در بدترین موقعیت تاریخ اسرائیل قرار داده است.

طرح ترامپ بی تردید راهی برای بیرون کشیدن اسرائیل از بن بست و انزوا همه جانبه است. راهی به نام «صلح» و طرحی که ادامه طرحهای گذشته ترامپ برای آشتی دولتهای جهان عرب و همکاری با اسرائیل و ارتقا موقعیت اسرائیل و محوریت او در خاورمیانه جدید زیر نظارت و رهبری دولت امریکا است. دو سال است ترامپ و دولتش نه تنها حامی و شریک جرم اصلی اسرائیل است که به علاوه هر راه حلی برای پایان این نسل کشی را بسته و حتی قطعنامه های بی مایه شورای امنیت سازمان ملل را وتو کرده است. این طرح برای نجات اسرائیل از بحران و بن بست کامل و انزوا است و حل معضل فلسطین را در دستور ندارد. این طرح نه تنها مطلقاً حل معضل فلسطین را در دستور ندارد که به علاوه سرنوشت و آینده آنها را به هیئت پیرو اسرائیلی زیر نظر ترامپ و با همکاری تونی بلیر، قصاب بغداد و همکار جدی اسرائیل، میسپارد. طرحی که در آن نه تنها حماس بلکه مردم فلسطین و هر سازمان و جریانی در فلسطین از حق دفاع از خود در مقابل اسرائیل تا دندان مسلح به نام «غیر نظامی کردن غزه» محروم میکند.

ترامپ حق دارد ادعا کند که با طرح او «آنچه اسرائیل با دو سال جنگ محقق نکرد با این طرح تحقق یافته است». فشار ترامپ به حماس برای قبول این طرح و پذیرش بند به بند آن و از جمله خلع سلاح خود، و در غیر این صورت حمله دوباره اسرائیل و حمایت امریکا از آن، مستقل از یک قلدری آشکار و ارباب منشاء ترامپ، بیان مضمون پرو اسرائیلی طرح است.

هنوز روشن نیست چه درجه توافق با مفاد این طرح صورت میگیرد، اما اسرائیل علیرغم توافق بر سر مرحله اول آن، آتش بس، هر روز به بهانه ای دست به جنایت علیه مردم فلسطین در نوار غزه میزند. هر روز به بهانه ای از حمله نظامی و باز نکردن گذرگاهها و سد کردن رسیدن کمک های انسان دوستانه به مردم محاصره شده در نوار غزه تا آزاد نکردن زندانیان فلسطینی و یا تبعید آنها به نام آزادی و... از جمله این کارشکنی ها است.

دولتهای جهان عرب از مصر و قطر، اردن و عربستان و امارات و دولت ترکیه که در کنفرانس «صلح» در شرم الشیخ حضور داشتند و پای توافقنامه ترامپ را امضا کرده اند، مثل همیشه و به نام «دفاع از مردم فلسطین» معامله و بزنیس خود با دولت ترامپ را دنبال کرده اند. این دولتها مستقل از هر کشمکشی با اسرائیل یک بار دیگر نشان دادند که مسئله فلسطین و رهایی مردم آن نه تنها در دستور آنها نیست، بلکه و به علاوه آنها چه تاریخا و چه امروز خود سد راه حل عادلانه حل مسئله فلسطین هستند. روسای کشورهای اروپایی که به پادوهای بی اراده ترامپ تبدیل شده اند، همگی حول طرح ترامپ و در دفاع از آن، در امتداد همکاری ها و حمایتهای همه جانبه خود از اسرائیل در کل این تاریخ به نام «صلح و پایان جنگ»، در کنار و همراه اسرائیل ایستاده اند. طرح صلح ترامپ در حقیقت تلاشی زیر عنوان «حل معضل فلسطین» از طریق نابودی مردم فلسطین و اشغال سرزمینهای باقیمانده آنان در نوار غزه و کرانه باختری است! و هورا کشیدن دولتهای مختلف برای این سناریو از جمله دول روسیه و چین و تا عربستان و ترکیه و... و نمایش بی شرمانه همه آنها در بازی با کارت فلسطین در معاملات شنیع سیاسی با همدیگر است.

اما در بیرون این دایره و مستقل از توافق و عدم توافق اسرائیل و حماس

چاره ای ندارند و نیازمند «فرصت» بیشتری هستند.

در یک کلام همان لفاظی های تا کنونی، تکرار مکرر «مهلت دهید»، و امید به «کرامت الهی» برای بهبود اوضاع ببندید! عباراتی که همچنان ورد زبان تمامی مقامات و نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکمان است. بهانه هایی که تنها برای لا بوشی این واقعیت براه افتاده که راه حل نجات از این شرایط نه در دست دولت و مقامات حکومتی، بلکه دست خود طبقه کارگر و کمونیست ها و مردم آزادیخواهی است که قادر به شکستن این طلسم باطل هستند. دور عبثی که هر بار، گاه به شکل تراژیک و گاه کمندی تکرار می شود. نمونه آن از همین حالا در مورد بازار مکاره رسیدگی به «حداقل دستمزد» در پایان سال شروع شده است. اینبار دیگر خزعبلات رایج در مورد مشورت با «مبایندگان کارگری» منصوب شده حکومتی و تیم های کارفرمایان خصوصی، نمایش های دعوای زر گیری تحت نام «کمسیون سه گانه» منتهی شده و صاحب کار عمده و اصلی، دولت به رهبری پزشکبان و وزیر کارش ضمن ابراز دلسوزی برای کارگر و وضعیت این طبقه «سزاوار»، با آه و ناله اعلام می کنند که میزان «کمبود» و بی بضاعتی چنان است که دولت بودجه کافی ندارد! در حالیکه، سالار ولایت مدار، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی با اشاره به اهمیت تقویت بنیه دفاعی کشور، هیچ ابایی ندارد و با وقاحت اعلام کند که بودجه دفاعی کشور در قانون بودجه سال آینده افزایش می یابد. به عبارتی دیگر، اوضاع وخیم و به ته رسیدن بودجه تنها برای مردم صدق می کند!

شکی نیست که تحریم هست، فساد هست، عوامل و بحران محلی، منطقه ای و جهانی و هزار گرهگاه دیگر در جریان است. اما راه حل واقعی، نه در امید به حل هر کدام از اینها در خارج از اراده توده های وسیع کارگر و زحمتکش در ایران، بلکه در وادار کردن حکومت به عقب نشینی و پاسخ درخور به جامعه است.

نه تورم، نه مسکن، نه بهداشت و نه تحصیل و نه هزار درد و بلاي دیگر، ازلی و ابدی نیست. کافی است که تمامی امکانات و نعمات و ثروتی که در همین ایران موجودند و بی وقفه تولید شده اند را از اختیار این جانیان خارج کرد و در اختیار مردم و برای رفع نیازهای آنان قرار داد. همین دولت سرمایه داری را می توان مجبور به عقب نشینی در تک تک این موارد کرد. این ممکن است ولی هیچگاه این عقب نشینی بدون حضور بالفعل و نه بالقوه کارگر در مقابل آن ممکن نیست. هیچ آیه و حکم الهی نیست که هر گونه بهبود در اوضاع و زندگی را تنها منوط به برقراری جامعه انسانی، جامعه ای تمام و کمال در خدمت مردم و نه سود، کرده باشد. رفرم و دستیابی به زندگی بهتر از امروز، همین امروز و با همین مختصات کارمزدی و جامعه سرمایه داری، برای خارج کردن هرکدام از این عرصه ها از دست بازار و مجبور کردن وظیفه دولت در به رسمیت شناختن آن در قامت نیازهای شهروندان، در همین ایران ممکن است. اما رسیدن به چنین توفقی، نه خود بخودی و نه بدون اراده کارگر و کمونیست های جامعه توهم محض است.

راه دیگری نیست. تحمیل عقب نشینی به حکومت در عرصه اقتصادی، مجبور کردن آن به شل کردن کیسه و بندهای اسارت آور، تنها و تنها با حضور طبقه کارگر، نه در تشتت بلکه در اتحاد طبقاتی است. اتحادی که بدون پرچم و قطب کمونیستی، بدون حزب اجتماعی این طبقه، حتی با فرض سقوط و از هم پاشیدگی حکومت بدون تضمین است. باید این صف متحد را ساخت. شاه کلید به همین دلیل نه در دست آنها، بلکه دست خود ماست، نزد تلاش ما در اتحاد طبقاتی و تشکل و حزب کمونیستی ما برای دگرگونی و حرکت برای انقلاب با برنامه و اجتماعی مان، برای خلاصی کامل از این نظام و جایگزینی تولید سود به تولید برای رفع نیاز های جامعه است. بدون بلند کردن پرچم چنین حزبی، سرگردانی ممتد در صفوف خودمان، حتی برای گرفتن رفرم هم را نمیتوانیم پایان دهیم. برای آزادی از استثمار باید به این حزب پیوست.

راه دیگری نیست!

امان کفا

بر خلاف تبلیغات رایج حکومتی در رابطه با کاهش نرخ دلار در بازار در این هفته، پس از «شوک» آغاز پروسه سنپ بک (فعال کردن مکانیسم ماشه)، کسی در ایران نیست که این کاهش را نشانه «بهبود» اوضاع اقتصادی و معیشتی خود قلمداد کند. عموم مردم نه نوسانات مقطعی بازار ارز و البته همراه با سودهای نجومی بخش هایی از خود حکومت و کل بورژوازی ایران، سیر کاهش ارزش ریال با هزاران شاخص دیگر در زندگی هر روزه خود تجربه کرده اند. ده ها میلیون کارگری که افت ریال همراه با تورم رسمی ۴۰، ۵۰ درصدی را نه در «دلسوزی ها» و لفاظی های حکومت، بلکه در سفره خود، و در قیمت های سرسام آور مایحتاج زندگی که از وسع و دسترسشان خارج شده اند، را زندگی می کنند.

در عین حال، ادامه گسترش سایه جنگ بالای سر جامعه، وجود دائمی لبه تیز تبر اخراج در سر درب ورودی کارخانه و کارگاه، دغدغه اجاره خانه و قبض دکتر و دارو و شهریه مدرسه فرزندان از یکطرف، و فشار دائم رقابت و جلوگیری و محافظه کاری از ترس پیوستن به ارتش ذخیره کار و بی درآمدی مطلق از طرف دیگر، در کنار ناامنی و سرکوب و فشار نیروهای انتظامی و امنیتی و هزاران درد و بلاي دیگر کماکان بر جامعه کارگری سنگینی می کند.

هر ماه، باز هم حقوق معوقه، باز هم کاهش اضافه کاری، باز هم پرداخت نشدن پاداش ها و حق اولاد، وصول نشدن مزایای سختی کار علیرغم مصوبات حاکمین در قانون کار خودشان، و هزاران قول و وعده دیگر صاحب کار و مقامات، ادامه دارد.

اما فرای خانه و محله، جامعه ملتهب است و همه جا تظاهرات، اعتراض و فحش و ناسزا گویی به کل این نظام و برکات الهی آن، بدون وقفه در جریان است. روزی نیست که ده ها تجمع و اقدام و آکسیون های اعتراضی در اینجا و آنجا، در محل و شهر و سراسری برگزار نشده باشد و به همین اعتبار، ایران کماکان رتبه اول را در درجه و وسعت اعتراضات میان تمام کشورهای دنیا دارد.

در بالای جامعه، در حالیکه حکومتی ها و لایه های انگلی جامعه، در رادیو تلویزیون و جرائد رسمی و انواع و اقسام سایت ها و شبکه های مجازی شان به وخامت زندگی و این اوضاع اقرار می کنند، دلایل و راه حال خود را به سوی همین جامعه و مشخصا کارگر ارائه می کنند. پمپاژ دائمی حول اینکه مشکل امروز ناشی از:

آمریکا و تروئیکا اروپایی در تحریم و گسترش تحریم هاست؛

«رفاقت» نیمه راهه روسیه و چین است؛

حضور کارگر افغانستانی و «ربودن» شغل هاست؛

مدیران نا لایق «غیر بومی» است؛

عدم حمایت دولت از تولیدات داخلی است

عدم تامین و پشتیبانی لازم از کارفرما است که منجر به بسته شدن راه ورودی و پلمب کردن درب کارگاه شده است؛

بانک مرکزی، مخالفین برداشتن صفر ها از اسکناس ها، عدم برنامه ریزی بی حد مرز شدن نقدینگی و یا «کم توجهی» به عمران و توسعه در بودجه های دولتی است؛

سرسپردگی پزشکبان و دولتتش و بی اعتباری و بی مایگی مجلس و نمایندگان مفت خور آن است.

و هزاران عامل دیگر که هر یک علیرغم سمت و سوی متفاوت یا با هدف گرفتن سنگهای هر چقدر بزرگتر، یک امر را در دستور دارند آنهم تحمیل این دروغ بزرگ که امکان تغییر و یا بهبودی توسط همان اکثریت جامعه، کارگر زحمتکشانی است که بر آنها حکمرانی میشود، ممکن نیست و باید چشم به بالا دوخت! نقشه راهی که هر گونه چاره اندیشی و اجرایی کردن ذره ای بهبود در زندگی را به عهده حاکمیت می اندازد که باز بنا به «محدودیت» ها،

زنده بلا انقلاب کارگری!

به یاد ناصر تقوایی

مصطفی اسدپور

ناصر تقوایی درگذشت. گذری بر نقش و بر فعالیتهای هنری و حرفه ای او در سینما نه از من بر میاید و نه هدف از این نوشته است. ناصر تقوایی به نوآوری مشهور است و آن مشخصا در تعمیق در جامعه معاصر خود او جلوه می یابد. نویسنده سایت ایلنا تقوایی را فیلسفاز کارگری معرفی کرد. دقیقا برای من روشن نیست مبنای ارزیابی نویسنده ایلنا چیست، اما تنها به خاطر فیلم «ناخدا خورشید» هم که باشد، دراینکه ناصر تقوایی در تهیه این فیلم، از اقتباس فیلم نامه تا کارگردانی کم نظیرش در قالب هنر کارگری، یک نمونه برجسته در سینمای کارگری زبان فارسی است، جای تردید نیست. من فکر میکنم یک مقایسه با فیلم تنگسیر، چه در شباهت و چه در تفاوتها در مورد سمت و سوی کارگری «ناخدا خورشید» گویا باشد.

اقتباس تقوایی از رمان و قلم ارنست همینگوی در جلوه کارگری فیلم سنگ تمام میگذارد. اصالت کارگری اورجینال را با خود همراه دارد، و کار ناصر تقوایی در تجسم تاکیدهای کارگری در ایفای نقش بازیگران و صحنه پردازی، استادانه است. این تفاوت بزرگی است که در مقایسه با یکی دو فیلم دیگر مشابه امریکایی از همین اثر همینگوی در چشم میزند.

در فیلم اتفاق زیادی نمیافتد. جز در سکانس آخر که سفر آخر ناخدا و لنج او است و همه چیز به پایان میرسد، بخش اساسی فیلم در دیالوگ میان پرسناژها است که در جزیره کوچکی در «آخر دنیا» رخ میدهد. در این جزیره در انتهای خط مرزی، از یک طرف تعدادی تبعیدی در ادامه جرم و مجازات گرد هم آمده اند که فرار قبل از «انکه بپوسند» آنها را در وسوسه و نقشه های ناموفق بهم گره میزند:

«اینجا ایستگاه آخر تبعیدگاهها است، هر کس را اینجا میفرستن میخان از شرش راحت بشن».

از طرف دیگر ناخدا و تعداد دیگری از مردمش هستند که:

«تو نمیدونم چه مسلکی داری، ولی اینجا جایی است که من دنیا اومدم به تو امروز بگن تبعیدیت هموم شده از اینجا میری، اما ماها نه. اینجا جایی است که میخام توش زندگی کنم و یک روزی هم سرم را بگذارم روی خاکش و بمیرم.»

زندگی مردم در آن برهوت و گرما با چی میگذرد؟ البته قاچاق سیگار و بطری های «نجسی» که بخشا از سر نامسلمونی صرف مصارف خود شون میرسد و بخشا برای فروش. «همه جنس ها مثل خرگوش میمونه، نصفش حلال است و نصفش حرام»، اما مشکل اصلی در مزاحمت دائمی ماموران و سایر ادارات دولتی است، «امنیه ها» و «شورتی ها» که مردم را و هر گونه حرکت آنها را زیر نظر دارند و دائم بازرسی و بازرجویی میکنند.

پرسناژ ناخدا در همراهی با آقای فرمان، علی نصیریان، جذبه اصلی فیلم است. ناخدا فقط کنترل «هیک» لنج خود را در دست ندارد بلکه او «ملول» رفیق بیست ساله را در کنار خود دارد که کارهایش با او جور میشود و «چفت دهان» ملول را نیز در دست خود دارد. ناخدا از اتفاق خود از سر و سر هر چیز مطلع است. از ملول بشنوید:

«این روزا هیچ کاری نیست که کفاف بده، زندگی روشن بچرخه ... من خودم روزها توی هیک، شبها هم نوکر دولت هستم، در بخشداری در شبهای تاریک مهتابی فانوس کشی میکنم تا رهگذرها نترسند...»
لنج تنها بخش کوچکی از مخارج زندگی را تامین میکند. همه شانس «فانوس کشی» در میان خرابه های ده را هم ندارند. نقش ناخدا با آن آدم های بشدت گوناگون که هدفشان در آوردن نان است و در این راه به هزار و یک پیشه

دیگر نیز تن میدهند تا سر و ته زندگی را هم بیاورند چه بسا به یکدیگر تنه بزنند، مسابقه احمقانه کوبیدن بطری در ملاح یکدیگر، سنگسری، و فانوس کشی در دل تاریکی شب برای ترساندن جن ها در ملاقات ترسناک شبانه آنها در ساختمانهای خرابه جزیره از آن جمله هستند. داستان ماهیگیری از آب خلیج از همین نوع است، هنر بزرگ ماهیگیری آنجا است که قلاب در دهان ماهی در اندازه دقیقا درستی گیر کند که نه آنقدر کوچک که به دردش نیارزد و نه آنقدر بزرگ که ماهیگیر را به دردسر بیندازد.

اما درست مثل هر شهر و هر جزیره؛ در جوار محرومیت و رنج عمومی اینجا نیز از اواسط فیلم سر و کله یک خاجه پیدا میشود که همه اجناس قاچاق بدست او میرسد و از همان آب خلیج که جز رنج و بدبختی چیزی از آن عاید مردم نیست، مروایدهای گران قیمت از نوع جواهرات تاج ملکه انگستان «فت و فراون» صید میشوند.

در بازگشت به لنگر کارگری ناصر تقوایی باید به نیم ساعت اول فیلم و دیالوگ فرهانی و ناخدا برگردیم. فرهانی ناخدا را در مقابل یک معامله فریبنده قرار میدهد: ده یازده نفر که «سیاسی فراری» کله شون پر است، نیت شون خیره» رو ببری اونور آب!

ده دقیقه دیالوگ در باره این موضوع بارها و بارها در صحنه های بعدی زنده میشود. بیننده صحنه به صحنه از دل حرفهای ناخدا به شخصیت او و جوهره کارگری فیلم پی میبرد:

«نه نمیتونم، بخاط پولش نیست، تو نمیدونم چه مسلکی داری، پولی که تو میخواهی من بدی، من هنوز نمیدونم عکس شاه چه مملکتی رویش است اما، اون بینوایی که زندگیشونرا دادن به دست تو، لابد چند تا آدم بیکار و بدبخت هستند که دنبال یک لقمه نان میخوان از وطن آواره غربت بشن. اونوقت تو من میگی من برم پیاده شون کنم جاییکه نه آب هست و نه آبادی ... تو یکی از این جزیره های وسط دریا ... تو خیال اون این سفر به بهشته. تو میگی من برم شون به جهنم؟»

در فیلم ناصر تقوایی «دست» و «کار» نقش مهمی را ایفا میکنند. ناخدا خود یک دست دارد.

«من و زخم و سه دختر با همین یک دست نان میخوریم، اگر ایندفعه گیر چنگ شورتی ها بیافتم حالا نوبت این یکی دستمه.

- چه بلای سر دستت آمده

- بریدنش

- به همین راحتی؟

- قصه اش درازه وقتی که نان حلال میخوردم ...

- رو دریا با یک دست چطور کار میکنی؟

- نگا به این دست نکن، چشمت به اون یکی باید باشه»

جنبه استادانه و خلاقیت ناصر تقوایی آنجاست که از ناخدا یک شخصیت مرکزی فیلم را تا آخر جلو میراند بدون آنکه نیاز پیدا کند که از او یک قهرمان بسازد. در کلام آخر، هنوز ناگفته های بسیار از سکانسهای زیبا و دیدنی فیلم، نمیتوانم دیالوگ بسیار گیرا میان ناخدا و همسرش قبل از سفر پر از دلهره را از قلم بیانم:

«نه پول و نه صحت درست و حسابی هم که ندارم، آنها که دو تا دست دارند حریف میشن، تا چه برسه به آدم یک دستی؟ نیمدانم قانون را کی نوشته، اما میدونم هیچ جای دنیا، هیچ قانونی نیست که آدمیزاد را گشنه بخواد. تا وقتی، من به تو بگم که تا وقتی زن و بچه خاجه ماجه تو این ولایت نون میخوره، زن و بچه ما هم باید بخوره...»

این یک پایان درخشان در بزرگداشت ناصر تقوایی هم هست.

جنبش طبقه کارگر از چه رنج می برد!

«چه باید کرد»

مظفر محمدی

جمهوری اسلامی سرمایه داران نزدیک نیم قرن است، چکمه هایش را برگردن طبقه کارگر گذاشته و از همه ی حقوق کارگری و انسانی محروم کرده است. تعرض به دستمزد و سطح معیشت طبقه کارگر بیوقفه ادامه داشته است. قراردادهای موقت، اخراج دلخواهی از طرف کارفرماها را تسهیل کرده است. دستمزدهای زیر خط فقر، بیکاری، عدم تامین اجتماعی، همراه با تورم و گرانی روزافزون، شرایط دردناکی را به کارگران تحمیل کرده است.

از اینسو اعتراضات و اعتصابات مکرر کارگری علیه این شرایط فلاتکبار و حتی برای دستمزدهای ماهانه ی کارشان که به تعویق می افتد در همه ی این دهه ها در جریان بوده است. کشمکش ناپرابر که معمولا با وعده و وعید و جواب های سربالا و یا سرکوب و بازداشت و اخراج رهبران اعتصاب مواجه بوده است. در همه ی این کشمکش های بین کارگران و کارفرماها، با وجود این که چرخ تولید در همه ی رشته های صنایع، معادن و ساخت و ساز... در دستان طبقه کارگر است، با وجود این که ده ها میلیون کارگر شاغل و بیکار یک جبهه بزرگ طبقاتی را تشکیل می دهند، اما پراکندگی صفوف طبقه در مقابل پیوستگی و وحدت و هماهنگی کارفرماها و سرمایه داران دولتی و نظامی و خصوصی، تاب مقاومت نشان نداده است. در یک کلام در جبهه ی سرمایه داران وحدت و یکپارچگی و در صفوف طبقه کارگر، تفرقه و پراکندگی و عدم انسجام برقرار است. چرایی این شرایط اسفناک موضوع این نوشته است. و پاسخ این سوال که طبقه کارگر و جنبش و اعتراض طبقاتی اش از چه کمبودها و معضلاتی رنج می برد و چه باید کرد!

۱- همبستگی و همسرنوشتی طبقاتی

وقتی از پراکندگی صفوف طبقه و عدم هماهنگی و پیوستگی اعتراضات و اعتصابات کارگری سخن میگوئیم، به این معنی است که بخش ها و مراکز کوچک و بزرگ کارگری جزایر جدا از همدیگر هستند نه یک مجمع الجزایر بهم پیوسته. در طبیعت برای این که ساکنان جزایر جدا جدا بهم بیوند ابزارهای ارتباط و اتصال به همدیگر را میسازند. روابط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و انسانی با همدیگر برقرار می کنند. کالاهایشان را با هم مبادله می کنند و الی آخر.

اما این همبستگی و روابط پیوسته در صفوف جداجدای طبقه کارگر برقرار نیست. با وجودی که همه از بی قانونی و فشار اقتصادی و شرایط کار و زندگی مشتقبار رنج می برند، با وجودی که مطالبات مشترکی دارند، با وجودی که همه ی بخش ها و مراکز کارگری یک دشمن مشترک دارند که از کارفرمای کارخانه تا پلیس و دستگاه های دولتی محل و مجلس و دستگاه قضایی و شبکه ی زندان ها و دولت و هیات حاکمه... زنجیر بهم پیوسته ای برای استعمار و سرکوب طبقه کارگر تشکیل داده اند، اما طبقه کارگر از هم گسسته و پراکنده و بدون انسجام و آمادگی برای مقابله با دشمن مشترک است. و این شرایط مساعدی را برای کارفرماها و دولت فراهم کرده است تا اعتراضات جدا از هم کارگران را سرکوب و به مطالبات اعتصاب کارگران ولو دستمزد معوقه هم باشد، بی اعتنایی کند. در غیاب همبستگی طبقاتی و در سکوت دردناک طبقه کارگر، پلیس سرمایه داران کارگر را شلاق میزند، اخراج می کنند، زندان می فرستند، گروه گروه زن و مرد و کودک و سالمندشان در فلاکت محض میمیزند... وقتی طبقه کارگر نه بعنوان بخش های جدا از هم بلکه بعنوان یک طبقه واحد با خواستهها و منفعت و سرنوشت مشترک خود را ببیند، همبستگی مبارزاتی و هماهنگی و یکپارچگی امری حیاتی قابل دردسترس و عملی است.

۲- تشکل مستقل و سازمانیابی توده ای کارگری

در چند دهه حیات ننگین نظام سرمایه و دین در ایران، شوراها و انجمن های اسلامی و حراست کارخانه و نهاد وابسته ی خانه کارگر، گلوئی طبقه کارگر را فشرده و مانع ابراز وجود و قدرت طبقاتی کارگران برای رسیدن به خواستههایشان شده است. بعلاوه، این نهادها، بخشی از کارگران را هم به کارگزاران کارفرماها و دولت تبدیل کرده اند. فعالین شورا و انجمن های اسلامی و صنفی و کارگرانی که بعنوان نماینده ی طبقه کارگر در شورایی عالی کار برای تعیین دستمزدها از طرف وزارت کار تایید می شوند... از جمله این بخش کارگزار سرمایه در صفوف طبقه کارگرند.

در مقابل این وضعیت، بجز تلاش محدود بخش کوچکی از جمله کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، فعالیت سندیکایی و اتحادیه ای وجود ندارد. این در حالی است که بخش بزرگی از طبقه کارگر در بخش ساخت و ساز و کارگران فصلی، بدلیل

پراکندگی به اتحادیه کارگری مستقل نیاز دارند. دولت برای جلوگیری از ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری، علاوه بر شوراها و اسلامی و خانه کارگر، انجمن های صنفی را ایجاد و نهادی به نام کانون عالی انجمن های صنفی کارگران را در راس آن قرار داده است. به این ترتیب دولت و کارفرماها راه هر گونه اتحاد و تشکلات مستقل کارگری را سد کرده اند. اما ایجاد تشکل مستقل کارگری امر خود کارگران است نه دستور و یا اجازه از بالای حاکمیت های سرمایه داران.

طبقه کارگر علاوه بر تجربه جنبش سندیکایی که به بن بست رسیده است، تجربه گرانهای تاریخی جنبش شوراها کارگری را در پرونده دارد. شوراها کارگری برای سرمایه داران یک کابوس است. جنبش شورایی کارگری، بر متن و از دل یک جنبش عظیم و سراسری مجامع عمومی کارگری بر میخیزد. جنبش مجمع عمومی منظم کارگری که بهیچوجه قابل سرکوب نیست و همیشه در دسترس است. همه ی کارگران یک مرکز کارگری عضو مجمع عمومی هستند. اگر کارفرما مانع برگزاری مجمع عمومی کارگران بشود، باید کارخانه را تعطیل کند. چون با کل کارگران طرف است نه چند فعال کارگری و یا هیات ها و نمایندههای موقت...

طبقه کارگر ایران تجربه اعتصابات بزرگ هفت تپه را دارد. اگر چه این تجربه به مجمع عمومی منظم و تشکل شورایی ماندگار کارگران تبدیل نشد، اما ظرفیت و پتانسیل و گرایش به این تجربه را در خود داشت و نشان داد. اگر این گرایش در طبقه کارگر توده ای و سراسری بشود، طبقه کارگر به بزرگ ترین قدرت سیاسی در مقابل نظام و حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی تبدیل میشود.

۳- ارتباط تنگاتنگ مبارزات و اعتصابات کارگری با جنبش ها و تحرکات اجتماعی

پاییز ۱۴۰۱ نقطه عطفی در جنبش های اجتماعی ایران بود. جنبش آزادی زن و لغو حجاب از مدارس دختران تا خیابان ها و میتینگ های بزرگ توده ای در شهرهای مختلف ایران و بویژه در کردستان گسترش یافت. جنبشی که با رادیکالیسم اش گلوئی حاکمیت دینی را فشرده و آن را به عقب نشینی خفتبار مجبور کرد.

طبقه کارگر آگاه که خواهان برابری کامل زن و مرد در همه ی عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی... است می توانست و می تواند بعنوان ستون فقرات جنبش ازادخواهانه ی زنان و دختران جوان و جوانان و توده های مردم بپاخاسته ابراز وجود کند. مثل چتری بر سر این جنبش ها باشد و آن را مورد حمایت قاطع قرار دهد. این اتفاق نیفتاد چرا که گویا طبقه کارگر سرش به کار خودش گرم است و مسایل خود مثل دستمزدها و مطالبات اقتصادی دیگر را دارد. اما این نمی تواند واقعیت داشته باشد. مبارزه برای دستمزد جدا از مبارزه برای آزادی نیست. تامین دستمزد مکفی کارگر و معیشت و رفاه و سلامت و امنیت جامعه بدون آزادی ممکن نیست. طبقه کارگر آگاه و کمونیسم اش، بیشتر از هر کسی به آزادی و برابری باور دارد. بیشتر از هرکس رفع تبعیض جنسیتی و برابری کامل زن و مرد را میخواهد، بیشتر از هر کسی رهایی فرهنگی جوانان و زندگی آزاد و شاد و آینده ی مرفه می خواهد، بیشتر از هر کسی حقوق کودکان، حفظ محیط زیست را میخواهد. بیشتر از هر کسی لغو اعدام و آزادی همه ی زندانیان سیاسی را میخواهد...

در نتیجه هر تحرک ازادخواهانه و برابری طلبانه جامعه مستقیما و بلاواسطه به طبقه کارگر و خواستهها و آرمانهایش ربط دارد. طبقه کارگر نیروی اصلی جنبش سرنگونی است و در این جنبش متحدینی دارد. افشار و گروه های اجتماعی دیگر در این جنبش با خواست آزادی، معیشت و رفاه، متحدین طبقه کارگرند. ولو بخشی تا آخر و تا انقلاب کارگری با طبقه کارگر و کمونیسم اش همراه نشوند.

طبقه کارگر در تحولات اجتماعی و سیاسی بیطرف نیست. بلکه یک طرف اصلی در راس مبارزات و اعتراضات جامعه علیه نظام حاکم است. اما طبقه کارگر بدون ابراز وجود به عنوان یک طبقه نه این و آن صنف و بخش کارگری و بدون سازمان توده ای جنبش مجمع عمومی منظم و سنت شورایی اتحاد و تشکل خود نمی تواند وظیفه تاریخی تقویت و ارتقای جنبش های اجتماعی ازادخواهانه و برابری طلبانه و سرنگونی طلبی را انجام و به پیروزی برساند.

۴- افق و دورنمای پیروزی بعنوان چراغ راهنمای مبارزات جاری کارگران

عامل دیگر جنبش طبقه کارگر علیه نظام سرمایه، غیبت یا گم کردن افق و دورنمای پیروزی و رهایی طبقه کارگر است. افق و دورنمای طبقه کارگر در مبارزات جاری اقتصادی و سیاسی خود و جامعه به کسب دستاوردهایی مانند اندکی آزادی و اندکی رفاه محدود می شود. دورنمای جامعه مرفه و ازاد برای طبقه کارگر، با حفظ زنجیر بردگی مزدی متحقق نمی شود. در نتیجه، هر اعتصاب کارگری، هر مبارزه و اعتراض مردمی علیه فقر و فلاکت و سرکوب برای کارگران مثل روپهم چیدن خشت های یک ساختمان است. ساختمان سوسیالیسم و رهایی انسان از سلطه نظام بردگی مزدی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر و سوسیالیستی است. این افقی است که هیچوقت نباید گم شود. نمی توان و نباید در ایستگاه های تحقق یک مطالبه «تازه اگر به دست بیاید» متوقف گشت، بسنده کرد و قانع شد.

برای مثال نیروهای دخیل در جنبش سرنگونی، حذف جمهوری اسلامی و دخالت دین در امور جامعه، لغو حجاب اجباری و تخفیفی در تبعیض جنسیتی، آزادیهای محدود فردی و اجتماعی و گشایشی در اقتصاد و معیشت ممکن است کفایت کند. اما برای طبقه کارگر ولو این اتفاقات هم بیفتد و کماکان کارگر کارگر باشد و سرمایه دار صاحب ثروت و سلطه، در واقع چیز زیادی عایدش نمی شود. ادامه در صفحه بعد

اجتماعی موضوعی بسیار جدی و حیاتی است. چگونه می توان یک حزب سیاسی کمونیستی در درون و در راس و رهبری جنبش طبقه کارگر داشت و آن را حفظ و تقویت و توده ای کرد؟

این کار از جایی شروع می شود. اولین سنگ بنای حزب سیاسی طبقه کارگر کمیته های کمونیستی کارخانه است.

من یک تجربه تاریخی ارزشمند را اگر چه در شرایط و زمان معین و متفاوت ولی کماکان معتبر و آموزنده برای امروز را یادآور می شوم. سال های ۱۹۰۰ به بعد در باکوی آذربایجان روسیه اولین کمیته کمونیستی حزب سوسیال دمکرات انقلابی تشکیل شد. کمیته ای که از کارگران کمونیست و سوسیالیست باکو تشکیل شده بود یک چاپخانه دستی داشت که اعلامیه های کمیته خطاب به کارگران و نشریه ایسکرای ی حزب و کتاب «چه باید کرد لنین» را چاپ می کرد. اعلامیه های کمیته در تمام کارخانه ها و کارگاه ها و معادن و در میان کارگران نفت باکو و محلات کارگری بوسعت پخش میشد. در مدت زمان کوتاهی، فعالین مرتبط با کمیته باکو بیشتر و بیشتر میشدند و کمیته های محلی تحت رهبری کمیته ی باکو از میان فعالین کارگری داوطلب پیوستن به حزب سازمان می یافت. کمیته باکو اعتصابات کارگران بخش های مختلف مراکز کار در باکو برای مطالباتشان را هماهنگ و هدایت میکرد. اعتصابات که به تدریج به اعتصاب سراسری گسترش می یافت و کمر رژیم تزار روسیه را خم میکرد.

با رهبری و هدایت کمیته کمونیستی باکو و کمیته های محلی اش، برای سازمان دادن اعتصاب سراسری، کمیته های اعتصاب از میان خود کارگران مراکز کار سازمان می یافت. اعضای کمیته های اعتصاب برای سازماندهی و اجرای اعتصاب عمومی با حضور اعضای کمیته باکو، در مکانی مخفی جلسه مشترک تشکیل می دادند و با چاپ اعلامیه و پخش آن در مراکز کار و محلات کارگری تاریخ اعتصاب و محل میتینگ های بزرگ کارگری را اعلام می کردند و همه کارهایی که در میتینگ های کارگری باید انجام می شد را تعیین می کردند. سخنران ها و آژیتاتورهای کارگری برای سخنرانی در میتینگ ها و در مقابل چشمان نیروهای وحشتزده ی قزاق تزار در حلقه حمایت هزاران و ده ها هزار کارگر، انتخاب می شدند. صندوق های اعتصاب و کمک به خانواده کارگران نیازمند تشکیل میگشت.

کمیته کمونیستی کارگری باکو قلب پهنده ی این جنبش و اعتصابات و مبارزات کارگری بود. تجربه کمیته باکو مملو از ابتکارات و خلاقیت های کارگران کمونیست است. تجربه ی شگردهای کار مخفی، مبارزه با پلیس علنی و مخفی، تبلیغ و ترویج کتبی و شفاهی با پخش اعلامیه ها و جزوه های آگاهی بخش، اهمیت نقش زنان و دختران جوان سوسیالیست در خانواده های کارگری، نظم و دیسپلین محکم در اجرای ماموریت ها و حفظ اسرار، قدرت اقناع کارگران و اعتماد به نیروی طبقاتی خود، شور و شوق انقلابی و باور به پیروزی طبقه کارگر که آن را طلوع خورشید باکو مینامیدند...

به تدریج کمیته های کمونیستی در شهرهای تفلیس، پترزبورگ و دیگر شهرهای روسیه از جمله تفلیس، پترزبورگ و... سازمان یافت. با تکثیر این کمیته ها و گسترش به همه ی مراکز بزرگ صنعتی و بخش های خدمات و حمل و نقل... حزب سوسیال دمکرات انقلابی که بعداً به حزب کمونیست و بلشویک ها تغییر نام یافت، به حزب رهبر انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر و سرنگونی حکومت دیکتاتوری تزار و برقراری نظام سوسیالیستی آزاد و برابر تبدیل شد.

اگر چه این انقلاب بعد از مرگ لنین از کمونیسم کارگری و سوسیالیسم تغییر مسیر داد، اما انقلاب ۱۹۱۷ دنیا را لرزاند و چشم و گوش طبقه کارگر جهانی را برای مبارزه در راه رهایی باز کرد. نسیم سوسیالیسم به سراسر جهان وزید و بورژوازی بین المللی را بخصوص در اروپا و امریکا مجبور کرد در مقابل خواسته های طبقه کارگر تسلیم شود. رفاهیات تا به امروز در جوامع پیشرفته دستاورد انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه و حزب کمونیست این طبقه است.

مارکس زمانی گفت، «شیخی در حال پرسه زدن دروازی است، شیخ کمونیسم». و این شیخ تا به امروز بر فراز سر جهان سرمایه در گشت و گذار است.

گفتم، کمیته های کمونیستی کارخانه سنگ بنای حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر است. در صفوف طبقه کارگر کارگران کمونیست و شبکه محافل کارگران سوسیالیست کم نیستند. اما ارتقای فعالین کمونیست و محافل شان به کمیته های کمونیستی بویژه در مراکز بزرگ صنعتی برای حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر حیاتی و تعیین کننده است.

تلاش حزب ما از آغاز تا امروز برای سازمانیابی کمیته های کمونیستی محل های کار بویژه در مراکز بزرگ صنعتی و محلات زندگی کارگران، ادامه دارد. حزب همه ی فعالین کمونیست و سوسیالیست صفوف طبقه کارگر را به تشکیل کمیته های کمونیستی برای هدایت و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران فرا میخواند. حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر با وجود این کمیته ها در صفوف طبقه کارگر و در پیشاپیش مبارزات این طبقه، ریشه میدواند و به حزبی توده ای و میلیونی تبدیل می شود. حزب رهبر انقلاب توده های میلیونی کارگر و زحمتکش و تحقق اهداف و آرزوهای ده میلیون زن و مرد و جوان در ایران!

زنده باد سوسیالیسم
آزادی، برابری، حکومت کارگری

افق و دورنمای پیروزی طبقه کارگر یعنی برقراری حاکمیت شورایی کارگران و مردم، یعنی بیشترین آزادی ها «آزادی بیقید و شرط سیاسی» یعنی بیشترین رفاه و مسکن و بهداشت و آموزش و حمل و نقل مجانی. یعنی لغو اعدام. یعنی برابری کامل زن و مرد در همه ی عرصه ها. یعنی تسلیح توده ای بجای ارتش حرفه ای. یعنی عدم دخالت پلیسی در زندگی و جامعه. یعنی کوتاه شدن دست مذهب و دین در جامعه بعنوان کالای فروش به مردم برای تخدیر و مسموم کردن افکارشان. یعنی..

«جدایی دین از دولت هنوز پاسخ نهایی به کالای دین نیست. فروشنندگان این کالا می توانند خارج از دولت هم بساط ترویج خرافات و ایجاد تفرقه در صفوف مردم بعنوان سنی و شیعه و سلفی و غیره را پهن نگه دارند. علیه برابری زن و مرد تبلیغ کنند، زن ستیزی و مردسالاری علیه زنان را تشویق و تحریک کنند. حقوق کودکان را زیر پا بگذارند. در نتیجه باید بساط دین و مذهب از جامعه برچیده شود.»

۴- حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر

علاوه بر سه عامل فوق، حزب سیاسی کمونیستی طبقه، برجسته ترین، کاراترین و ضروری ترین ابزار قدرت طبقه کارگراست. چرا که،

اولاً، طبقه کارگر بدون حزب سیاسی کمونیستی اش، نمیتواند به آسانی از آن سه مانع و محدودیت عبور کند. یعنی همبستگی و همسرنوشتی طبقاتی در مبارزات و اعتصابات جاری را تأمین کند، تشکل مستقل و توده ای کارگری را برپا سازد، با مبارزات و جنبش ها و تحریکات اجتماعی مرتبط شده و در راس و رهبری آن ها قرار گیرد و افق و دورنمای پیروزی را گم نکند.

دوماً، طبقه کارگر بدون حزب سیاسی کمونیستی اش، نمیتواند قدرت سیاسی را بدست بیاورد. حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر، مهم ترین و ضروری ترین ابزار طبقه کارگر هم برای کسب پیروزی های پشت سر هم در مبارزات جاری خود و جامعه با ارتقای این مبارزات از دفاع به تعرض و هم برای کسب قدرت سیاسی با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و برقراری آزادی و برابری و سوسیالیسم است.

قابل انکار نیست که اعتراضات و اعتصابات چند دهه اخیر طبقه کارگر بدلیل همه ی آن محدودیت ها و کمبودهایی که گفتم اساساً دفاعی است. دهه های اول عمدتاً برای گرفتن حقوق های معوقه بوده که کمابیش تا کنون هم ادامه دارد. برای افزایش دستمزد بر اساس تورم و نیاز خانواده های کارگری که خواستی سراسری است جنبشی بزرگ و سراسری هنوز شکل نگرفته است. علیه قراردادهای موقت که اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگر را در برمیگیرد، اعتراض و جنبشی سراسری راه نیفتاده است. جنبشی علیه بیکاری و برای بیمه بیکاری بحرکت در نیامده است...

در عوض کارفرماها و دولت، بی قانونی محض و تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر و گرسنه و محتاج نگه داشتن ده ها میلیون خانواده کارگری را بدون دادن هزینه، تحمیل کرده اند.

کشمکش طبقاتی تا کنونی کارگران علیه سرمایه داران مثل رفتن با پرچم سفید به جنگ دشمن است. دشمن که نیروی مقابل خود را بدون حفاظ و بدون سنگر و بدون ابزار ببیند رحم نمی کند. حتی به عقب نشینی مقابل هم رضایت نمیدهد و تعرض پشت تعرض انجام میدهد. اعتصاب و اعتراض خالی از خشم و تعرض، کارفرما را نمی ترساند. وقتی کارگری فریاد میزند و میگوید، «سرمایه داران و قدرتمندان زندگی را بر ما جهنم کرده اند، ما آنها را به درک می فرستیم تا انسان بتواند آزاد و مرفه و خوشبخت باشد»، «زنده باد سوسیالیسم». زنده باد حکومت شورایی کارگران... این رادیکالیسم کارگری مثل پتکی بر سر کارفرماها فرودمی آید، به کابوس شبانه آن ها و پلیس شان تبدیل می شود و قدرت تعرض و اعتماد بنفس شان را میگیرد. جنبش مجمع عمومی منظم کارگری سنگر تسخیرناپذیر طبقه کارگر و حزب سیاسی کمونیستی ابزار و اسلحه شکست ناپذیر پرولتاریای انقلابی در این جدال طبقاتی است!

طبقه کارگر در جدال روزمره با کارفرما و حامیانش به تعرض سیاسی نیاز دارد. پرچم سرخ می خواهد، تهدید می خواهد. تعرض یعنی طبقه کارگر می گوید اگر دستمزدها معیشت خانوار کارگری را تأمین نکند اعتصاب سراسری می شود. اگر قراردادهای موقت لغو نشوند اعتصاب سراسری می شود. اگر پیمانکاری ها از بین نروند اعتصابات بزرگ صورت میگیرد. اگر کارگران اخراجی را برنگردانید اعتصاب بزرگ راه میاندازیم. اگر دست از سرکوب بر ندارید اعتصابات بزرگ کارگری صورت میگیرد. دست از کشتار و اعدام بردارید. زندانیان سیاسی را آزاد کنید... در شرایط مبارزات تعرضی و رادیکال طبقه هیچ کارفرمایی نمی تواند هارت و پورت و تهدید کند تا چه رسد به این که کارگر را شلاق بزنند!

حزب کمونیستی طبقه کارگر یعنی ستاد این جنگ و جدال طبقاتی اما با پرچم سرخ یعنی رادیکال و با تعرض و تهدید و اجرای آن از جمله با اعتصاب سراسری است. حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر بعلاوه راه همبستگی و همسرنوشتی طبقاتی در مبارزات و اعتصابات، برپایی جنبش مجمع عمومی منظم کارگری در همه ی مراکز کار، حمایت از مبارزات و جنبش ها و تحریکات اجتماعی را هموار می سازد.

حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر در شرایط استبداد و ممنوعیت پلیسی، مکانیسم ها و راه و روش خود را دارد. رابطه ی حزب مخفی سیاسی با مبارزات علنی و

نينا را در شبکه‌های اجتماعی زیر دنبال کنید:

سایت نینا
radioneena.com
 ساوند کلود
soundcloud.com/radio-neena
 اینستاگرام
[instagram.com/radioneena](https://www.instagram.com/radioneena)
 تلگرام
<https://t.me/RadioNeenna>
 فیسبوک
[facebook.com/radioneena](https://www.facebook.com/radioneena)

hekmatist.com

تماس با حزب

 @Hekmatistx

دبیر خانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aso.fotuhi@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

sahand.sabet@gmail.com

حکمتیست هفتگی

سر دبیر: آذر مدرسی

مرد سالاری، زخم پنهان بر پیکر زنان

شهلا رضایی

زهر قانعی دیگر زنده نیست! اما قتل او فریاد خاموش تمام زنانی است که صدایشان شنیده نشد. زنی آگاه به مسائل زنان، که خود قربانی خشونت شد که سال‌هاست از دل قوانین، مذهب و سنت تغذیه می‌کند.

در چنین سرزمینی، زن از لحظه تولد با دیوار روبه‌روست: دیوار قانون، دیوار سنت، دیوار قضاوت، دیوار سکوت! زهر فقط یک قربانی نیست، او نژادی از هزاران زنی است که در سکوت قربانی می‌شوند و قاتلان‌شان با خیال آسوده در پناه قانون قدم می‌زنند. قانون، قاضی، و حکومت همگی دست به دست هم داده‌اند تا این چرخه ادامه یابد.

در سرزمینی که مرد قانونا «مالک» زن است، در جایی که قانون «حق تنبیه» و «حق قتل ناموسی» را به رسمیت می‌شناسد،

قتل زن، یک حادثه شخصی نیست. یک جنایت سیستماتیک است! ما سال‌هاست شاهد تکرار این تراژدی هستیم.

زنانی که با نام «ناموس» قربانی می‌شوند، دخترانی که در خانه پدرشان محو می‌شوند، و مادرانی که با ترس از آینده‌ی دخترانشان زندگی می‌کنند. اما دردناک‌تر از مرگ، عادت کردن است. عادت کردن به شنیدن خبر قتل زنان، عادت کردن به دیدن بی‌عدالتی، و عادت کردن به سکوت.

جمهوری اسلامی با چهل و چند سال سیاست زن‌ستیز، تلاش دارد زندگی زنان را به کنترل خود در آورد، با توسل به قانون‌هایی که زن را نصف انسان می‌شمارند و دادگاه‌هایی که خون زن را ارزان‌تر از خون مرد می‌فروشند!

تا وقتی این نظام ضد زن پابرجاست، هیچ خانه‌ای برای زن امن نیست، هیچ قانونی پناه نیست و هیچ قتلی «تصادفی» نیست و هیچ قاتلی به تنهایی مجرم نیست.

تا زمانی که این ساختار پوسیده و ناعادلانه فرو نریزد، خون زنان همچنان بر زمین خواهد ریخت.

اگر می‌خواهیم نقطه پایانی بر این چرخه بگذاریم، باید به ریشه برویم. به قانونی که زن را ملک مرد می‌بیند، به فرهنگی که خشونت را مردانگی می‌نامد، و به سیستمی که ریختن خون زنان در قالب دین و غیرت را مشروع جلوه می‌دهد! و تاریخ نشان داده است که در دل همین خاک، زنان بارها از دل ترس، فریاد ساخته‌اند. همان زنانی که روزی با ترس از گشت ارشاد در کوچه‌ها قدم می‌زدند، روزی ایستادند، روسری از سر برداشتند، دنیا را لرزاندند و حکومت تا دندان مسلح را به زانو درآوردند. زن، آن قدر زخم دیده که ترس را جا پشت سر گذاشته است.

او از زیر روسری‌های سوخته، آفتاب را بیرون کشید.

با دستان خالی، دیوارها را لرزاند.

با نگاهی سرشار از خشم و حق طلبی،

رژیم تا دندان مسلح را، به زانو درآورد.

زنان این سرزمین،

با دستان خالی، اما با قدم‌های محکم،

پایان این شب را رقم خواهند زد.



برنامه حزب حکمتیست را بخوانید!